

انسان شناسی از دیدگاه قرآن

علیرضا جنتیان
کارشناس ارشد معارف اسلامی
و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

خلاصه

در باورهای اسلامی انسان دارای سرشتی دوگانه است: خاکی و آسمانی، و به دلیل این دوگانگی است که می‌تواند قابلیت‌های نیک بودن را تا خداگونگی و خلیفه‌اللهی بارور سازد و قابلیت‌های پلید بودن را تا «اسفل السافلین بل هم أضل» نمایان گرداند و به همین سبب در قرآن مجید انسان گاه با اوصافی نیکو و گاه با ویژگی‌های ناپسند خطاب شده است. می‌دانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی، دو نظریه دربارهٔ آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانوران، وجود دارد. یک دسته از دانشمندان قائل هستند که انواع موجودات زنده در آغاز، به این شکل کنونی نبوده‌اند؛ بلکه موجوداتی بی‌جان بوده‌اند که از آنها ابتدا تک سلول‌های زنده‌ای پیدا شده و این موجودات زنده و کوچک تک سلولی و ذره‌بینی تدریجاً تکامل یافته و از حالتی به حالت دیگر تغییر شکل پیدا کرده‌اند و کامل‌ترین حلقهٔ این تکامل را انسان امروزه تشکیل می‌دهد که از موجوداتی شبیه به میمون و سپس میمون‌های انسان‌نما ظاهر گشته است. از این نظریه در اصطلاح علمی، به طرفداران فرضیهٔ تکامل انواع یا طرح مشترک نام می‌برند.^۱



دسته دیگر کسانی هستند که قائل به ثبوت انواع می باشند. آنها بر این باورند که تمام جانداران هرکدام جداگانه از آغاز، به همین شکل فعلی ظاهر گشته اند و هیچ نوعی به نوع دیگر تبدیل نشده است. طبعاً انسان هم دارای یک خلقت مستقل بوده است که از آغاز به همین صورت فعلی آفریده شده است که از این نظریه قائلین، به ثبوت انواع یا طرح مستقل نام می برند. البته دانشمندان هر دو گروه برای اثبات عقیده خود، مطالب زیادی نوشته اند؛ ولی در محافل عمومی دانشمندان علوم طبیعی اکثریت، تابع و طرفدار نظریه تکامل انواع می باشند.

معنا و مفهوم انسان در جهان بینی اسلامی تنها یک حیوان ناطق و ناخن پهن و مستقیم قامت که با دو پاره می رود نیست. بلکه این موجود از نظر اسلام مهم‌تر و زرتراز آن است که بتوان آن را با چند کلمه تعریف کرد و شناساند،

حضرت علی (ع) در سخن دیگری می فرمایند:

«عجبوا بهذا الانسان...» یعنی: «از این انسان

تعجب کنید و پند بگیرید؛ با پیه نگاه می کند؛ با

گوشت حرف می زند؛ با استخوان می شنود و از

شکافی (بینی) نفس می کشد...»

ولکن از باب «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا»^۳ یادآور می شویم که انسان از دیدگاه مکتب اسلام در آغاز تولد، بالقوه و بنحو امکان استعدادی، خواهان و متحرک به طرف یک سلسله درخواست ها و گرایشهاست. بر این باور که یک نیروی درونی او را به آن طرف سوق می دهد که اگر چنین است که به آنچه بالقوه دارد برسد، در حقیقت به فعلیتی که شایسته اوست (که همان انسانیت نامیده می شود) رسیده است. ولی اگر فعلیتی غیر از آن بر اثر جبر و دیگر عوامل خارجی بر او تحمیل گردد، این انسان بسان یک موجود مسخ شده به حساب خواهد آمد. با قبول این دیدگاه می بینیم که اسلام، خط بطلانی بر تعریف انسان، در مفهوم گفته های فیلسوفانی چون دکارت و کانت، و غیره می کشد که قائل

هستند انسان از بدو تولد، پاره ای از ادراکات یا گرایشها و مطلوبیتهای را بالفعل داراست یا به عبارت دیگر می گویند: انسان با عقل و اراده بالفعل متولد می شود. همین طور منکران نظریه فطرت از قبیل اگزیستانسیالیسم و مارکسیسم که قائل هستند انسان در آغاز تولد، منفعل محض است و هر نقش و عملی که به او داده شود، در مقابل آن، بی تأثیر خواهد بود.^۴ درباره موجود ناشناخته از نظر سرشت و حقیقت آدمی، آن طوری که خداوند در قرآن متذکر گردیده است، هیچ کس نتوانسته مطلبی گفته باشد؛ چنان که فرمود: «به یاد بیاور، هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده - که از گل بدبو گرفته شده - خلق می کنم؛ پس همین که او را منظم آراسته و در او از روح خویش دمیدم، در برابر او به خاک افتید.»^۵ در این آیه شریفه، پر واضح است که خداوند به دو جنبه سرشت آدم اشاره کرده است:

الف - جنبه خاکی، که از آن به «صَلْصَالٍ» و «حَمَامَسْتُون» تعبیر شده است.

ب - جنبه ملکوتی انسان، که این بعد از قسمت دوم آیه شریفه آشکار می شود که همان روح الهی^۶ و نفخه ربانی است. البته در قرآن کریم، تعبیراتی در همین زمینه ناظر بر جنبه اول آدم، از قبیل «طینٍ لَّأْرَبٍ» یعنی گل چسبنده^۷ و یا «سَلَلَةٌ مِّنْ طینٍ» یعنی فشرده و خلاصه ای از خاک^۸ - که تیره و جامد و بی حرکت است - دیده می شود. همچنین در قرآن آمده است که «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ» سپس انسان را در یک محفظه مخصوص با وضع خاص، به عنوان نطفه قرار دادیم که محفظه، رحم معنا شده است.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» سپس نطفه را به صورت علقه یعنی خون بسته؛ «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» و علقه را به صورت مضغه، یعنی چیزی شبیه گوشت جویده قرار دادیم.

«فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْماً...» و مضغه را به صورت استخوانها در آوریم.

«فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا...»^۹ و بر روی استخوانها گوشت پوشاندیم. با این تعبیرات، مراحل تکامل و آفرینش انسان را بیان می کند که در حقیقت تا اینجا هنوز انسان، انسان نیست؛ یعنی خاک است که بناست انسان شود و در واقع اشاره به حالت جسمی و مادی انسان می کند.^{۱۰}

«ثُمَّ أَنْشَأَهُ خَلْقًا آخَرَ»^{۱۱} از این مرحله به بعد، دیگر سخن از جسم انسان نیست. لغت انشاء یعنی ایجاد کردن، که ظریف‌تر از ایجاد و یک حالت لطیف در آفرینش آمده است^{۱۲} و اشاره به بعد معنوی انسان می‌کند؛ یعنی آن آفریده شده همان «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» حالت انسانیت انسان است که در روایات از آن تعبیر به نفخ روح شده است.

حضرت علی (ع) در بیان می‌فرماید: «ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و...» یعنی، خدا از خاک سفت و نرم، شیرین و شور، جمع آوری کرده و آن را با آب، مرطوب ساخت تا تمیز شد و مخلوط شد؛ آنگاه از گل شکل ساخت که دارای نشیب و فراز و اعضا و جوارح بود. گل را خشکانید تا متلاشی نشود. محکم ساخت تا خشک شود و برای فرصت مناسب آماده گردد؛ پس خدا از روح خود که در آن شکل دمید آن به صورت انسانی درآمد که هم هوش داشت و هم فکر تا او را اداره کند و هم اعضا و جوارح داشت که به وی خدمت نماید و او را جابه‌جا کند. خدا معرفتی به بشر داد که میان حق و باطل، چشیدنی و بوییدنی، رنگ و جنس جدایی افکند. خدا معجونی خلق کرد که دارای رنگهای مختلف و اعضایی مشابه هم و اوصافی دشمن یکدیگر و طبیعت‌هایی مخالف هم - گرم (صفاوی)، سرد (بلغم)، تر (خون)، خشک (سودا) - و... بود.^{۱۳}

حضرت علی (ع) در پاسخ به سؤالی فرماید: «یسمی آدم، آدم لانه خلق من اديم الارض و ذلك ان الله تعالى بعث جبرئیل علیه السلام و امره ان یاتیه من اديم الارض باربع طینات طینه بیضاء و طینه حمرا طینه العبراء و طینه سودا و...»^{۱۴}

حضرت امیر (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «ایها المخلوق السو...»

«ای بشر سالم، ای مخلوق، که تحت حفاظت خدا بودی و در پرده‌های ظلمت رحم مادر و حجابهای متراکم، سالم ماندی؛ از مثنی گل خلق شدی، در رحم مادر تا مدت معینی و زمان محدودی قرار گرفتی در رحم مادرت می‌جنبیدی و حالی که چنین بودی، نه حرف می‌شنیدی و نه فرمانی؛ چند صباح بعد، از جایگاهت به سوی سرزمینی رانده شدی که قبل از آن ندیده بودی و اطلاعی از راه‌های منافع آن نداشتی، آیا چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت راهنمایی

کرد؟ و...»

آری سرشت آدمی به تعبیر قرآن و نهج البلاغه اولاً خاکی بودن است که در اصطلاح فلاسفه آن را جسم، در روان-شناسی به نام تمایلات یا غرائز و در علم اخلاق و عرفان اسلامی به نام بُعد حیوانی انسان نام برده‌اند. ثانیاً روح الهی و نفخه ربانی است که به جنبه ملکوتی انسان اشاره می‌کند. از طرف دیگر، این بحث وجود دارد که انسان خود نوعی حیوان است که با دیگر جانداران، مشترکات زیادی دارد و از طرف دیگر یک سلسله تفاوتها با همنوعان خود دارد که او را از جانداران دیگر متمایز ساخت و به او مزیت و تعالی بخشیده است و نیز مانند جانداران دیگر یک سلسله خواسته‌ها و مطلوبیتها را داراست که در پرتو آگاهی‌ها و شناختهای خویش، برای رسیدن به آن خواسته‌ها همیشه در تلاش و تکاپو است.

حال در پاسخ به این سؤال، که چه رابطه‌ای از نظر اسلام میان جنبه حیوانی انسان و انسانیت او وجود دارد؟ آیا یکی از

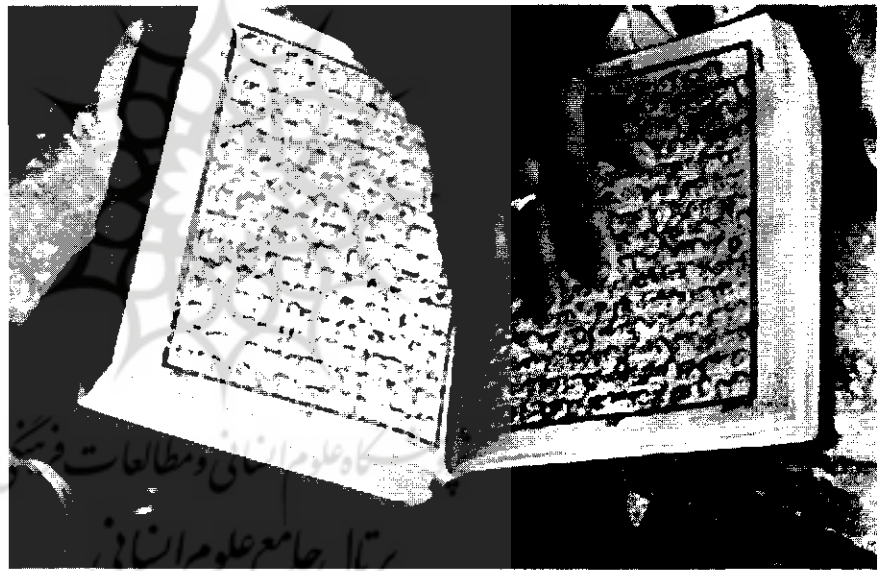
انسان، آن چیزی نیست که آفریده شده است؛ بلکه آن چیزی است که خودش می‌خواهد باشد؛ با مجموع عوامل تربیتی از آن جمله اراده و انتخاب خودش، که او را می‌سازد.

این دو، اصل و دیگری انعکاس آن و یا اصلاً نیت انسان زیر بنا و انسانیت او رو بناست؟ چه باید گفت، حقیقت این است سیر تکاملی بشر از جنبه حیوانی شروع می‌شود و به سوی انسانیت، کمال می‌یابد. انسان در آغاز وجود، جسمی مادی است که با حرکت تکاملی و جوهری تبدیل به روح یا جوهر روحانی می‌شود. به عبارت دیگر، روح آدمی در دامن جسم بشر زاییده می‌شود و تکامل می‌یابد و واقعیت انسانی هر چند همراه و در دامن تکامل حیوانی و مادی او رخ می‌نماید، ولی به هیچ وجه سایه و انعکاس و تابعی از تکامل مادی او نیست و خود واقعیتی مستقل و تکامل یابنده و اصیل برای انسان است که به حرکت خود ادامه و عنوان

تکامل را به خود اختصاص می‌دهد. زیرا تنها موجودی که از نیروهای مختلف مادی و معنوی تشکیل شده است و در لابه‌لای تضادها می‌تواند پرورش یابد، انسان است و در قرآن کریم مکرر این مضمون آمده است که روح خداوند، مایهٔ حیات انسان است که تعبیر آن به «فیه من روحه»^{۱۵} و یا «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رَوْحِي»^{۱۶} آمده است تا بیان کنندهٔ این مطلب باشد که روح خداوند، مبدأ حیات است؛ یعنی طراحی و طرح سازمانی انسان از افاضهٔ روح خداست. در نتیجه می‌گوییم: «انسانیت، یعنی همان روح و جوهر مجرد؛ چنان که علامه طباطبایی (ره) از آیات قرآن چنین استفاده می‌کند که انسان، آن روح است؛ یعنی حقیقت انسانیت نه بدن تنها و نه بدن و روح با هم، بلکه حقیقت

گردد، از حیوانات هم پست‌تر خواهد بود.^{۱۹} البته ناگفته پیداست، مخلوقاتی که مطابق این جهان‌بینی با انسان مقایسه می‌شوند و آنگاه درجه و عظمت و مرتبه برای آنان قائل می‌شویم عبارتند از: جن، فرشته، حیوانات، نباتات و جمادات.^{۲۰}

آری، در میان همهٔ موجودات عالم، تنها آدمی طوری آفریده شده است که آن شایستگی را برای هر دو جهان داراست؛ زیرا خداوند سه نوع مخلوق زنده دارد؛ یک نوع آن، مخصوص دنیاست که همان حیواناتند؛ نوع دوم آن، اختصاص به آخرت دارند که عبارتند از موجودات عالم بالا؛ سوم، نوعی که شایستگی برای هر دو جهان دارند و آن نوع انسان است که میان موجودات عالی و پست قرار دارد و



**انسان فاقد ایمان و جدای از خدا،
انسان واقعی نیست؛ زیرا اگر
انسان به یگانگی حقیقی که با ایمان
به او و یاد او آرام می‌گیرد اعتقاد
داشته باشد. این موجب همه کمالات
خواهد بود و از طرف دیگر اگر از آن
حقیقت یعنی (ایمان به خدا) جدا
بماند، مثل آن درختی می‌ماند که از
ریشه جدا شده باشد.**

دارای ابزار و وسایل هر دو جهان است.^{۲۱} سر مطلب در نحوهٔ وجود و واقعیت انسان نهفته است. چون وجود و واقعیت آدمی با همهٔ موجودات دیگر عالم متفاوت است. در اینجا گفتارهایی از مولای متقیان علی (علیه‌السلام) را مورد استفاده قرار می‌دهیم. حضرت به عجبایی دربارهٔ چگونگی ساختمانی وجود این انسان اشاره می‌کند و در یک جا می‌فرماید: شاه‌رگ این انسان، قطعه گوشتی آویزان است که از شگفت‌آورترین اعضاء این انسان است. این قطعه گوشت، قلب است. از این نظر شگفت‌آور است که دارای طبقاتی ضد و نقیض است؛ اگر امید و آرزو متوجه قلب شود، طمع او را ذلیل می‌سازد و اگر طمع، بر

انسانیت آن روح تنهاست.^{۱۷} حالا می‌توانیم بگوییم این موجود، با الهام از سرشت خود هم می‌تواند مقتدر و خردمند باشد و هم می‌تواند نادان و بی‌ارزش و عقب مانده.^{۱۸} حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «خداوند، عالم را بر سه گونه آفریده است:

۱- فرشتگان ۲- حیوانات ۳- انسانها، دسته اول عقل دارند ولیکن بدون غضب و شهوت هستند؛ دسته دوم مجموعه‌ای از شهوت، ولی بدون عقل؛ اما دسته سوم مجموعه‌ای از هر دو؛ تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود از فرشتگان برتر است ولی اگر شهوتش بر عقلش چیره

قلب او مسلط گردد، حرص نابودش می گرداند. اگر ناامیدی بر آن حکومت کند، حسرت او را به قتل می رساند؛ اگر حسد در قلب آشکار گردد، خشم او را فشار می دهد؛ اگر در کاری نشاط پیدا کرد، احتیاط را از دست می دهد؛ اگر ترس او را فرا گیرد، پرهیز او را به خود مشغول می گرداند و اگر در ایمنی و آسایش کامل باشد، غرور او را از پای درمی آورد. اگر به مصیبتی گرفتار آید، بی تابی رسوایش می سازد؛ اگر به ثروتی دست یابد، توانگری او را یاغی می نماید؛ اگر فقر او را فشار دهد، بلا او را گرفتار گرداند؛ اگر گرسنگی بر او سخت گیرد، ضعف او را از پا در آورد؛ اگر سیری بر او غلبه کرد، پرخوری او را به زحمت اندازد؛ بدین ترتیب کوتاهی نسبت به قلب زیان آور است و زیاده روی برای آن، تباہ کننده. حضرت علی (ع) در سخن دیگری می فرماید: «اعجبوا بهذا الانسان...» یعنی: «از این انسان تعجب کنید و پند بگیرید؛ با پیه نگاه می کند؛ با گوشت حرف می زند؛ با استخوان می شنود و از شکافی (بینی) نفس می کشد.»

آری، هر موجودی که پا به عرصه جهان می گذارد و آفریده می شود، همان است که آفریده شده است؛ یعنی ماهیت و واقعیت و چگونگی هایش همان است که به دست عوامل خلقت ساخته می شود؛ ولیکن انسان پس از آفرینش، تازه مرحله این که چه باشد و چگونه باشد را آغاز می کند. انسان، آن چیزی نیست که آفریده شده است؛ بلکه آن چیزی است که خودش می خواهد باشد؛ با مجموع عوامل تربیتی از آن جمله اراده و انتخاب خودش، که او را می سازد.^{۳۳} و در نتیجه هر چیزی از نظر ماهیت (که چیست) و از نظر کیفیت (که چگونه باشد) بالفعل آفریده شده است، ولیکن انسان از این نظر بالقوه آفریده شده است و یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره او را به دست خودش داده است که هر طور که می خواهد ترسیم کند؛ یعنی خلاف اندامهای جسمانی که کارش در مرحله رحم به پایان رسیده است و خلاف خصلتهای روحی و اندامهای روانی حیوانات، که آنها نیز در مرحله قبل از تولد پایان گرفته است، اندامهای روانی انسان به مقیاس بسیار وسیعی پس از تولد ساخته می شود. این است که می گوئیم هر موجودی حتی حیوان آن چیزی است که او را ساخته اند، ولی انسان آن چیزی است که می خواهد باشد و تنها موجودی است که

خود باید راه خویشتن را انتخاب کند که چه باشد و آینده را چگونه بسازد و چگونه شکل بدهد.^{۳۳} چنان که خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا»^{۳۴} یعنی ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر و پذیرا باشد یا کفران کننده و یا ناپذیرا.

در ادامه بحث در خصوص شناخت و ارزیابی انسان از دیدگاه بعضی مکاتب اجمالاً اشاراتی می شود.

بی شک با توجه به مباحث مطرح شده، انسان مهمترین اجزاء عالم هستی است که گوشه‌ای از جهان بینی، مربوط به ارزیابی موجودیت او و ارزش و موقعیت و هدف و راه او از سایر موجودات عالم است. هر مکتب و مذهب در اجتماع و از دیدگاه فلسفی خود متکی به بینش خاصی است که در سطور آن مکتب نمودار می گردد و با مطالعه هر مکتبی درباره انسان و ارزیابی موجودیت او آشنا می شویم و می بینیم هیچ مکتبی خالی از افراط و تفریط نمی باشد.^{۳۵} مثلاً یک مکتب او را هیچ به هیچ^{۳۶} و بی اعتبار می داند و تلاش و تدبیر و پرداختن به این زندگی را بی معنا و اثر تربیتی آن را انزوا و عقب ماندگی در زندگی می داند؛^{۳۷} که این نوع تلقی انسان در ذات خودش فاقد شخصیت انسانی است و هیچ امری ماورای حیوانی در سرشت او نهاده نشده است و هیچ اصالتی در ناحیه ادراکات و بینشها یا ناحیه احساسات و گرایشها ندارد؛^{۳۸} زیرا اگر پرسیده شود انسان ایده آل، انسان کامل و انسان نمونه یا آنچه را انسان باید آن باشد و فعلاً نیست چیست؟ پاسخ می دهند هیچ چیز، هر چه محیط به او بدهد همان است که باید باشد و لذا انسان به عنوان یک ماده خام که به صورت شکل درآید پنداشته می شود.

مکتب دیگر، انسان را همه چیز و دیگر هیچ می پندارد.^{۳۹} یعنی، تمام همت باید در راه رسیدن به هدفها و لذتهای این زندگی محدود مصرف شود؛ بر این باور که غیر از این جهان، دنیای دیگری وجود ندارد.

در قرآن کریم آمده است «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^{۴۰} یعنی، چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست؛ گروهی از ما می میرند و گروهی دیگر جای آنان را می گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند. آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه‌ای دارند.

آری، از نظر مکتب ماده انسان مجموعه‌ای از واکنشها و غرایز و احیاناً انگیزه‌های جمعی است که با مرگ تن، همه آن جنب و جوشها و کوششها و خروشها پایان می‌پذیرد و پرونده انسان بسته می‌شود؛ بر این باور که «چون پرده برافتد نه تومانی و نه من» و اصل، همان من است و بقای روح، خرافه‌ای است دیرین و بقایایی از اساطیر اولین^{۳۱} و همین‌طور از نظر داروینسم، موقعیت و ارزش انسان در این حد است که تفاوت اساسی بین انسان و حیوان وجود ندارد؛ حتی حسن اخلاق آدمی نیز مطابق ادعای او از انتخاب طبیعی نشأت گرفته است و دیدگاه (هاکسلی) بین انسان و عالی‌ترین میمونها کم‌ترین تفاوت و ارزش و موجودیت را قائل می‌شود؛ تا چه رسد بین عالی‌ترین و پست‌ترین میمونها.^{۳۲}

آنچه در این زمینه از سخنان علامه محمد تقی جعفری^{۳۳} و دکتر سید حسین نصر^{۳۴} استفاده می‌شود این است که با مطالعه هر مکتبی درباره انسان و ارزیابی موجودیتش، می‌بینیم تصویری که از انسان ارائه شده است، با نگرش ادیان آسمانی و خصوصاً مکتب اسلام و قرآن، در نهایت ناسازگار است و نظریه بحق تکامل مقام انسان و اشرف مخلوقات عالم را نقص کرده‌اند.

قرآن، انسان را جانشین و خلیفه خدا معرفی نموده است، چنان که فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^{۳۵} یعنی، به یاد آر، آنگاه که پروردگارت فرشتگان را فرمود: من در زمین، خلیفه و جانشین خواهم گماشت. «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ مِنْ سَلَالِهِ مِنَ الْمَاءِ مَهِينًا»^{۳۶} «ثُمَّ سَوَّيْنَا لَهُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»^{۳۷} در حقیقت سرشت و حقیقت انسانی علاوه بر عناصر مادی که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد، دارای عناصری روحانی و ملکوتی و الهی نیز هست؛ یعنی، انسان دارای بعد روحانی و جسمی است.

در جای دیگر، خداوند در قرآن پیمانانه و ظرفیت علمی آدمی را بزرگ‌ترین پیمانها می‌نامد که مخلوقی ممکن است داشته باشد؛ چنان که فرمود «وَاعْلَمِ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمَا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ

الارضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^{۳۸} در جای دیگر می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...»

در این آیه شریفه می‌فرماید که تمام نعمت‌های زمین را برای انسان آفریده است.

در جای دیگر آنچه در آسمانها و زمین است مُسَخَّرٌ او قرار داده است. چنانکه فرمود:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ»^{۳۹} بنابراین، از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است برگزیده و خلیفه و جانشین خدا در زمین، نیمی ملکوتی و نیمی دیگر مادی؛ مسلط بر طبیعت، زمین و آسمان و ظرفیت علمی و عملی او والا و... معرفی شده است.

در قرآن کریم با سه دسته از آیات روبرو می‌شویم: یک دسته آیاتی هستند که از قوانین و اصول حیات آدمی سخن به میان آورده‌اند؛ دسته دیگر، آیاتی هستند که قوانین و اصول مربوط به خود انسان را بیان کرده‌اند و دسته سوم آیاتی که به بیان اصول و قوانین مربوط به حیات واقعی انسان پرداخته‌اند؛ و در هر سه زمینه مفصلاً علامه محمدتقی جعفری بحث نموده است.^{۴۰} که در این نوشته مجال بیان آن نمی‌باشد.

آری، سخن از همان انسانی است که به تعبیر مولای متقیان علی (علیه السلام) عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سر سبد عالم هستی است که این مخلوق مملو از شگفتی‌ها و اسرار است.

چنانکه حضرت فرمودند:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انظوی العالم الاکبر
دوانک فیک و ماتشعر و داوک منک و ما تبصر
وانت الکتاب المبین الذی با حرفه ینظر لمضمّر^{۴۱}

یعنی، ای انسان، آیا تو می‌پنداری جسم کوچکی هستی؟ در صورتی که عالم بزرگی در تو نهفته است. داروی شفابخش دردها و رنج‌هایت در خودت موجود است و تو به آن آگاه نیستی، چنان که دردهایت در حقیقت از خودت نشأت می‌گیرد و تو دیده بصیرت نداری که آن را ببینی. تو آن کتاب تکوینی واضحی هستی که به وسیله کلماتش حقایق و نهانهای عالم هستی آشکار می‌گردد.

می‌دانیم انسان به عنوان یک وجود حقیقی در قرآن و

منابع دیگر اسلامی مورد خطاب‌های گوناگونی قرار گرفته است؛ همین انسان گاهی متّصف است به صفات پسندیده و ممدوح و گاهی متّصف است به صفات ناپسند و مذموم. نکته قابل توجه این است که در قرآن صفات نکوهیده و مذمومی برای انسان ذکر گردیده است؛ مثلاً: در جایی، قرآن، انسان را کم ظرفیت می‌خواند، چنانکه فرمود: «انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^{۴۱} و در جای دیگر خداوند انسان را با طغیانگری و سرکشی توصیف می‌کند؛ چنانکه فرمود: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»^{۴۲} که از دیدگاه قرآن هر کس که بنده خداست، وظیفه و تکلیف طبیعی او اظهار عبودیت است؛ در همه کردارها و گفتارها و اطاعت از پروردگار خود. در جای دیگر خداوند انسان را مغرور معرفی می‌کند، حتی در برابر خود خدا؛ چنان که در کلامش فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^{۴۳} و در جای دیگر «ظَلُمُوا وَجَهُولًا»^{۴۴} و تعبیراتی همچون انسان کفران کننده «انَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ»^{۴۵} و انسان عجول «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» و انسان مجادله کننده «كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْئًا جَدَلًا» و انسان ضعیف بخیل، چنانکه می‌فرماید «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» و بالاخره از انسان ستمگر و کفران کننده تعبیر می‌کند، چنان که فرمود: «انَّ الْإِنْسَانَ لظَلُومٌ كَفَّارٌ»^{۴۶} که در جاهای مختلف قرآن آمده است.

با وجود این، همه تعبیرات مختلف در منطق قرآن، برای ما یک حقیقت مسلم را روشن می‌نماید و آن این است که خداوند انسان را به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی و نقطه‌های ضعف و عجز بسیارست یاد کرده است و آنگاه این سؤال در اذهان تداعی می‌کند که آیا این همان انسان است که خداوند، معلم او بوده و آنچه را نمی‌دانسته است به او آموخته؟ چنانکه فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۴۷} و آیا این همان انسانی است که خداوند سبحان در کلامش تعبیر به احسن تقویم نموده که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^{۴۸} و بالاخره آیا این همان انسانی است که خداوند، در مسیر خودش او را به سعی و تلاش و کوشش واداشته است؟ چنانکه فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ انك كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^{۴۹} یعنی، ای انسان، تو با تلاش و رنج به سوی

پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. آنچه مسلم است زشت بودن و زیبا بودن آدمی از آن نیست که انسان، یک موجود دو سرشتی است که بگوئیم نیمی از سرشتش ستودنی و نیمی دیگر آن نکوهیدنی باشد؛ زیرا در بینش قرآن، انسانها همه تمایلات را بالقوه دارا هستند و باید آنها را به مرحله فعلیت برسانند و این، آگاهی صحیح می‌تولد که بایدها و نبایدها را در سازندگی و معماری خویش به وجود آورد و از طرف دیگر، قرآن نسبت به این مطلب که انسان ممدوح^{۵۰} و انسان مذموم چه کسانی هستند اشاره کرده است. علاوه بر این، انسان فاقد ایمان و جدای از خدا، انسان واقعی نیست؛ زیرا اگر انسان به یگانگی حقیقی که با ایمان به او و یاد او آرام می‌گیرد اعتقاد داشته باشد. این موجب همه کمالات خواهد بود و از طرف دیگر اگر از آن حقیقت یعنی (ایمان به خدا) جدا بماند، مثل آن درختی ماند



که از ریشه جدا شده باشد.

دلیل این دو دسته از آیات شریفه در مورد انسان، شاید برای آن باشد که آدمی همیشه خود را در بین این دو قطب بداند؛ زیرا اگر همیشه تعریف و تمجید در کار انسان باشد، آدمی مغرور و خودبین می‌شود و متوجه آفتها و عیبهای خویش نمی‌گردد و نیز در مقابل، اگر همیشه سخن از جنبه‌های منفی و نقایص انسان به میان آورده شود، آدمی خود را پست و شرور و... می‌پندارد و دریچه‌های امید و حرکت به سوی اصلاح را به روی خود بسته می‌بیند. از این رو معمولاً در آیات قرآن کریم به هر دو جنبه آدمی اشاره شده است.

از سویی، مباحث به انسانهایی مربوط می‌شود که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته باشند. بدیهی است که چنین انسانهایی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرند، بلکه با به کار انداختن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت خطرناک استفاده می‌کنند و سرانجام ناتوان و بینوا می‌شوند.

- ۲۸- قیام و انقلاب مهدی (عج)، ص ۵۲.
- ۲۹- مکتب ماده گرائی.
- ۳۰- سوره جاثیه، آیه ۲۴.
- ۳۱- قرآن و نسل امروز، ص ۱۳۰.
- ۳۲- قرآن و نسل امروز، ص ۱۳۰.
- ۳۳- انسان در افق قرآن، ص ۱۰۲.
- ۳۴- انسان و جهان، ص ۱۱۲ الی ۱۱۸.
- ۳۵- سوره بقره، آیه ۳۰.
- ۳۶- سوره سجده، آیه ۸ و ۹.
- ۳۷- سوره بقره، آیات ۳۱ الی ۳۳.
- ۳۸- سوره جاثیه، آیه ۱۳.
- ۳۹- انسان در افق قرآن، ص ۱۰۴.
- ۴۰- دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین (ع).
- ۴۱- سوره معراج، آیه ۱۹.
- ۴۲- سوره علق، آیه ۶ الی ۷.
- ۴۳- سوره انفطار، آیه ۶.
- ۴۴- سوره احزاب، آیه ۷۲.
- ۴۵- سوره اسراء، آیه ۱۰۰.
- ۴۶- سوره ابراهیم، آیه ۳۴.
- ۴۷- سوره تین، آیه ۵.
- ۴۸- سوره رحمن، آیه ۳.
- ۴۹- سوره تین، آیه ۴.
- ۵۰- سوره انشقاق، آیه ۶.
- ۵۱- سوره اعراف، آیه ۷۹.

منابع

- انصاری قرطبی، عبدالله محمدبن احمد، الجامع الاحکام القرآن تفسیر القرطبی، تحقیق عبدالرزاق المهدی، ناشر دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۱۸ ق.
- باهنر، — جهان بینی اسلامی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۱
- جعفری، محمدتقی، انسان در افق قرآن، نشر موسسه ی القرآن الکریم، تهران ۱۳۶۱.
- حقی، اسماعیل، تفسیر القرآن المسمی بروح البیان، چاپ عثمانیه، ۱۳۰۶.
- زمانی، مصطفی، نهج البلاغه، انتشارات نبوی قم، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۳.
- سادات، محمدعلی، اخلاق اسلامی، نشر جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۶۴.
- طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مرکز نشر فرهنگی رجاء، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
- — و دیگران، کارنامه خوشبختی، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع) چاپ مهارت، چاپ اول، شهریور ۱۳۶۰.
- — مباحثی در وحی و قرآن، بنیاد علوم اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۰.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، چاپ العلمیه قم، ۱۳۸۳ ق.
- فولادوند، محمد مهدی، قرآن و نسل امروز، بنیاد قرآن، تهران ۱۳۶۰.
- قراملکی، احد فرامرزی، موضوع علم و دین در خلقت انسان، مؤسسه فرهنگی آرایه، تهران ۱۳۷۳.
- مطهری، مرتضی، انسان در قرآن، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
- — قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، انتشارات صدرا، چاپ بیستم، ۱۳۷۸.
- مظاهری، حسین، جهاد با نفس، انجمن اسلامی معلمان، چاپ سوم، قم ۱۳۶۹.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.
- نجفی، شمس الدین، شناخت و تکامل، درد و درمان، انتشارات امامت، چاپ اول، آبان ۱۳۶۱.
- نصر، حسین و محمدتقی جعفری، انسان و جهان، نشر جیان، تهران ۱۳۳۶.
- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، سیر مطالعه قرآنی، نشر حزب جمهوری اسلامی، مشهد ۱۳۶۲.

پی‌نوشتها

- ۱- برای اطلاع بیشتر از این نظریه نک: منشور جاوید، ج ۴، ص ۱۷۹ به بعد.
- ۲- در این زمینه نک: کتابهایی چون داروینسیم- نوشته محمود بهزاد ص ۷۵ و ۷۶ و تفسیر نمونه ج ۱۱ ص ۸۱ الی ۸۹ و منشور جاوید ج ۴ ص ۱۷۹.
- ۳- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۸۶.
- ۴- انسان در قرآن، ص ۶۷.
- ۵- سوره حجرات، آیات ۲۹، ۲۸.
- ۶- مراد از روح الهی اضافه تشریفی است.
- ۷- سوره صافات، آیه ۱۱.
- ۸- سوره مؤمنون، آیه ۱۲.
- ۹- سوره مؤمنون، آیه ۱۳.
- ۱۰- سیر مطالعات قرآنی، ص ۷۰ و فلسفه آفرینش انسان، ص ۳۶، ۳۵.
- ۱۱- سوره مؤمنون آیه ۱۴.
- ۱۲- تفسیر نمونه ج ۱۴ ص ۲۱۲.
- ۱۳- نهج البلاغه، خطبه ۱.
- ۱۴- علل اشراعیع، ص ۴۲، باب ۱، ج ۱، و باب ۱۰، ج ۱، ص ۵۶.
- ۱۵- سوره سجده، آیه ۹.
- ۱۶- سوره حجر، آیه ۲۹.
- ۱۷- سیر مطالعات قرآنی، ص ۶۶.
- ۱۸- جهان بینی اسلامی، ص ۶۱.
- ۱۹- تفسیر نور الثقلین، ج ۳ ص ۱۸۸.
- ۲۰- جهان بینی و انسان شناسی از دیدگاه قرآن.
- ۲۱- فلسفه آفرینش انسان، ص ۶۱.
- ۲۲- انسان در قرآن.
- ۲۳- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۲۴- سوره دهر، آیه ۳.
- ۲۵- انسان در افق قرآن، ص ۱۰۲.
- ۲۶- مکتب پوچ گرائی.
- ۲۷- جهان بینی اسلام، ص ۶.